

سیر آنها، و نیز جایگاه آنها در کل حرکت ایده است، چون از نظر او اینها شکلی از تحول ایده‌اند.

(۴۰) در ترجمه‌های فرانسوی «اندیشه مجرد و ماورائی»، یا «اندیشه ماورائی مجرد» آمده است.

(۴۱) استنتاجی که بر پایه کاربست قوانین عام بر موارد خاص است.

(۴۲) در «ت. ف. ا. س»: «حتی به خاطر سرشت مخالفت قاطعانه خود با دنیای پیشین آگاهی سیاسی آلمانی هم که شده، نقد فلسفه اولای حقوق، هدف خود را در خویش جستجو نمی‌کند، بلکه راهگشای وظایفی است که برای حل آنها تنها یک وسیله وجود دارد: عمل».

در «ت. ف. ر»: «حتی به خاطر اینکه مخالف قاطع دنیای سنتی آگاهی سیاسی آلمانی است، نقد فلسفه اولای حقوق راه گذارش نه به خود بلکه به مسائلی است که حل آنها تنها به یک وسیله ممکن است: عمل»

در «ت. ف. م»: «تنها به این خاطر که مخالف اعلام شده شیوه قدیمی تفکر آگاهی سیاسی آلمانی است، نقد فلسفه اولای حقوق در خود گم نمی‌شود، بلکه راهگشای وظایفی است که تنها با یک وسیله می‌توان آنها را حل کرد: عمل»

(۴۳) «استدلال جدلی در جهت انسان» را بجای *argumentum ad hominem* به کار برده‌ایم که به معنی استدلالی مبتنی بر گفتار، کردار، منش و وضعیت طرف مقابل است (از جمله نشان دادن تناقض‌ها و پوچی‌های آن، به منظور رساندن استدلالها و مواضع طرف مقابل تا حد نهائی‌شان).

(۴۴) فوئرباخ در «درسهای درباره جوهر مسیحیت، درس سی‌ام» می‌گوید:

«... من کوشیده‌ام ثابت کنم که خدای دین طبیعی، طبیعت، و خدای دین روحانی، مسیحیت، روح و یا ماهیت انسان است. این باور راهنمای من بوده که از این پس انسان باید زمینه تعیین‌کننده عمل خود، هدف اندیشه خود، درمان دردها و رنج‌های خود را در خویش جستجو کند و بیابد و نه در بیرون از خود مانند پاگان‌ها و یا بر فراز خود، مانند مسیحیان»

(۴۵) «امر اخلاقی قطعی (نامشروط)» یا «باید اخلاقی قطعی» به انگلیسی *category imperative* و به فرانسوی *impératif catégorique* اصل بنیادی فلسفه اخلاق کانت را تشکیل می‌دهد. از نظر کانت، اخلاق فلسفه عملی است و در پیوند تنگاتنگ با عقل و آزادی قرار دارد و هر سه اموری ماورای تجربی هستند. همان گونه که قانون علیت بر رویدادها و پدیده‌های طبیعی حاکم است، امر عقل که قانون آزادی را تعیین می‌کند، بر اعمال اخلاقی حاکم است. این امر یا دستور عقل، امر یا دستوری نامشروط، ماقبل تجربی و قطعی است و بدین لحاظ امر اخلاقی قطعی (نامشروط) نامیده می‌شود. براساس این اصل، عمل هرکس باید طوری باشد که رهنمود خاص عملی او (اندرز یا حکمت عملی خاص او) بتواند به قانون عام عمل تبدیل شود، یعنی امکان عملکرد براساس رهنمود عمل او برای همه وجود داشته باشد. معیار کانت تأثیری نیست که عملکرد عمومی رهنمود خاص یک فرد می‌تواند بر این فرد بگذارد، بلکه امکان یا عدم امکان عقلی تعمیم عمل او - یا دقیق‌تر بگوئیم - تعمیم حکمت یا اندرز خاصی است که رهنمود عملی او بوده است. مارکس در این متن، اصطلاح کانت را اساساً همچون وظیفه اخلاقی انقلابی، وظیفه براندازی یک نظم ضد انسانی به کار برده است.

(۴۶) فوئرباخ در پایان درس سی‌ام از «درسهائی دربارهٔ جوهر مسیحیت» می‌گوید: «آقایان، با این کلمات به درسهای خود پایان می‌دهم. تنها آرزوی من این است در وظیفه‌ای که در گشایش این درس برای خود تعیین و فرمولبندی کردم کوتاهی نکرده باشم: تبدیل دوستان خدا به دوستان مردم، تبدیل معتقدان به اندیشمندان، تبدیل کسانی که خود را وقف نماز و دعا کرده‌اند به کسانی که خود را وقف کار کرده‌اند، تبدیل نامزدان دنیای واپسین به مطالعه‌کنندگان این دنیا و تبدیل مسیحیان، که بنا به دین و اعتقاد خود "نیمه حیوان و نیمه انسان" هستند به انسان، انسانهای کامل.» احتمالاً مارکس در گفتن «تبدیل مسیحی آلمانی به انسان» گفتار فوق و یا گفته‌های مشابه فوئرباخ در «جوهر مسیحیت» را در مد نظر داشته است.

(۴۷) ر. ک به انگلس، «جنگ دهقانی در آلمان»، به ویژه فصل دوم دربارهٔ تقابل ایدئولوژیکی بین مونترز و لوتر و نقش ضد انقلابی لوتر و الهیات لوتری در مقابل قیام دهقانان.

(۴۸) در «ت. ف. ا. س»: «آیا شکاف وسیعی که خواسته‌های تفکر آلمانی را از پاسخهایی که واقعیت آلمانی به آنها می‌دهد جدا می‌سازد، قرینهٔ خود را بین جامعهٔ مدنی و دولت و بین جامعهٔ مدنی و خود این جامعه خواهد یافت؟» در «ت. ف. ر»: «ناهماهنگی درمان‌ناپذیر بین تفکر آلمانی و پاسخهایی که واقعیت آلمان به آنها می‌دهد آیا منجر به همان ناهماهنگی بین جامعهٔ مدنی و دولت، و بین جامعهٔ مدنی و خود این جامعه نخواهد شد؟»

در «ت. ف. م»: «آیا ناهماهنگی عظیم بین خواسته‌های تفکر آلمانی و پاسخهای واقعیت آلمانی به آنها با همین ناهماهنگی بین جامعهٔ بورژوازی و

دولت و با خود این جامعه، در تناظر نخواهد بود؟»

(۴۹) در «ت. ف. ا. س»: «آلمان چگونه با یک پرش مخاطره‌آمیز نه تنها از روی موانع ویژه خود بلکه همزمان از روی موانعی که خلقهای مدرن را در خود گرفته، موانعی که در واقع باید برای آلمان همچون آزادی از موانع واقعی خود جلوه کنند و او باید برای دستیابی به آنها تلاش ورزد، خواهد جست؟» در «ت. ف. ر»: «آلمان چگونه می‌تواند در یک جهش آکروباتی مخاطره‌آمیز هم از روی موانع ویژه خود و هم از روی موانع ملت‌های مدرن، یعنی از روی موانعی که باید آنها را همچون وسیله‌ای برای آزادی از موانع واقعی خود بخواهد و تجربه کند، ببرد؟» در «ت. ف. م»: «آلمان می‌تواند در یک جهش خطرناک هم از روی موانع ویژه خود و هم موانع خلقهای مدرن، یعنی از روی موانعی که باید در واقع تجربه‌شان کند و استقرار آنها را همچون رهائی از موانع واقعی خود دنبال نماید، ببرد؟»

(۵۰) در «ت. ف. ر»: «آیا مقدر نبود که تنها یک حکومت آلمانی بتواند به ایده ترکیب ستمگریهای سانسور [آلمانی] با ستمگریهای قوانین فرانسوی سپتامبر که مدعی آزادی مطبوعات است، دست یابد؟»

کابینه‌تی‌یر سوء قصد به شاه فرانسه، لوئی فیلیپ، در ۲۸ ژوئیه را بهانه کرد و در ماه اوت ۱۸۳۵ لایحه قانونی ارتجاعی‌ای به مجلس ارائه داد که در ماه‌های بعد به تصویب مجلس رسید و به قوانین سپتامبر معروف گشت. این قوانین به دادگستری حق می‌داد که جریان قضائی را در حالت شورش اجتماعی، کوتاه سازد، هیأت داوران و عده اعضای آن را خود تعیین کند. در اثر این قانون، مطبوعات زیر تهدید جریمه‌های سنگین قرار گرفتند و سانسور

دست‌کم در مورد طرح و تصویر اعمال می‌شد.

(۵۱) ترجمه انگلیسی چنین است: «اینکه چنین التقاطی به اوجی چنین بی‌سابقه خواهد رسید، به ویژه با اشتہای سیاسی - زیباشناختی یک شاه آلمانی [فردریش ویلهلم چهارم] که تصمیم گرفته همه نقشہای سلطنت، فئودالی یا دموکراتیک را اگر نه در شخص مردم دست‌کم در شخص خود و اگر نه برای مردم دست‌کم برای خود، بازی کند، تضمین می‌شود.»

در «ت. ف. ا. س.»: «این التقاط به سطحی که تاکنون تصورش نمی‌رفت خواهد رسید؛ به ویژه اشتہای سیاسی - زیباشناختی یک شاه آلمان این را تضمین کند؛ این شاه می‌خواهد همه نقشہای سلطنت، فئودالی یا دیوانسالارانه، مطلقه یا مشروطه را اگر نه از طریق مردم، دست‌کم در شخص خود، اگر نه برای مردم، دست‌کم برای خود بازی کند.»

فردریش ویلهلم چهارم (۱۸۶۱ - ۱۷۹۵)، شاه پروس بین سالہای ۱۸۶۱ - ۱۸۴۰. او نتوانست نظام پارلمانی را تحمل کند. دچار اختلالات روانی شد و سلطنت را به برادر خود ویلهلم اول واگذار کرد.

(۵۲) در «ت. ف. ا. س.»: «جامعه مدنی - بورژوازی»، در «ت. ف. ر.»: «جامعه مدنی»، در «ت. ف. م.»: «جامعه بورژوازی» آمده است.

(۵۳) اشاره به عنوان جزوه معروفی است که سی‌پیش در سال ۱۷۸۹ منتشر کرد: «رستہ سوم چیست؟ همه چیز. تاکنون در نظام سیاسی چه بوده است؟ هیچ. چه می‌خواهد؟ اینکہ چیزی شود.»

امانوئل سی‌پس (۱۸۳۶ - ۱۷۴۸)، نماینده رستہ سوم در مجمع عمومی، عضو مجلس مؤسسان، عضو کنوانسیون، عضو شورای ۵۰۰ نفره،

همکار ناپلئون اول در کودتای پرومر، کنسول موقت. بعداً از سیاست کنار گذاشته شد.

(۵۴) در «ت. ف. ا. س.» «عنصر اصلی اخلاق»، در «ت. ف. ر.» «زرادخانه»

اصلی اخلاق»، در «ت. ف. م.» «ماهیت اخلاق»

(۵۵) در ترجمه‌های فرانسوی: «طبقه بالاتر از خود»

(۵۶) اصل آلمانی جمله چنین است:

In Deutschland darf einer nichts sein, wenn er nicht auf alles verzichten soll.

این جمله را به صورت زیر نیز می‌توان ترجمه نمود:

«در آلمان اگر کسی بخواهد چیزی باشد گویا باید از همه چیز چشم پوشی کند.»

در ترجمهٔ انگلیسی چنین است:

«در آلمان هیچکس نمی‌تواند چیزی شود مگر اینکه آمادهٔ چشم پوشیدن از همه چیز باشد»

در «ت. ف. ا. س.» «در آلمان برای مجبور نبودن به ترک همه چیز، باید هیچ

بود». در «ت. ف. ر.» «در آلمان برای مجبور نبودن به ترک همه چیز، بهتر

است آدم هیچ باشد». در «ت. ف. م.» «در آلمان کسی حق ندارد چیزی باشد

مگر اینکه همه چیز را ترک کند»

مفهوم این جمله را ما چنین درک می‌کنیم: به خاطر شرایط سیاسی

آلمان اگر کسی بخواهد «چیزی باشد» یا به جایی برسد باید حتی از

خصوصیات انسانی خود مانند شرافت و شجاعت اخلاقی و غیره تهی شود

در حالی که در فرانسه به خاطر شرایط متفاوت سیاسی یعنی پیروزی انقلاب

سیاسی و کسب حقوق مدنی از سوی شهروندان شخص با چنین وضعیتی روبرو نیست.

(۵۷) در ترجمهٔ انگلیسی، واژهٔ *transcendence* به معنی تعالی، فرارفتن یا فراگذشتن، نامحدود شدن و برتری، بجای کلمهٔ *Aufhebung* آلمانی به کار رفته است. *Aufhebung* به معنی تعالی، فرارفتن، فراگذشتن و نیز الغا است، یعنی چیزی که با نفی شرایط پیشین وجود خود، به هستی عالی تر تبدیل می شود. بنابراین ما *Aufhebung* را به صورت واژهٔ ترکیب شدهٔ الغا - تعالی آورده ایم که معنی چیزی را که تنها با ملغی شدن می تواند به وجودی عالی تر تبدیل شود، برساند.

تحقق فلسفه (واقعیت یا فعلیت یافتن آن)، چنانکه در متن آمده به معنی تحقق بخشیدن به این ایده است که انسان عالی ترین گوهر برای انسان است، اما همین انسان با تبدیل شدن به پرولتر به مظهر از دست دادگی، مظهر انحلال جامعه، به تجسم زیان عام تبدیل شده است، پس فلسفه برای تحقق خود نیازمند الغا - تعالی پرولتاریاست.

(۵۸) پرولتاریا برای رهایی بخشیدن خود از وضعیت پرولتری نیازمند فتح قدرت سیاسی و اعمال این قدرت است تا بتواند تغییر شرایط هستی خود را آغاز کند. او برای این کار باید به درک حقیقت، به درک ماهیت امور دنیائی که او را احاطه کرده برسد و فلسفه را با عمل خود (یعنی روند خود - رهایی) و با تبدیل فلسفه به فلسفهٔ عمل تحقق بخشد.

(۵۹) *Gaulois* و *Gaul* مربوط به واژهٔ *Gallia* به معنی اهل کشور باستانی گال یا فرانسهٔ باستان اند.

بیانیه فلسفی مکتب تاریخی حقوق

ک. مارکس مجله راین، ۹ اوت ۱۸۴۲

نظر عامیانه، مکتب تاریخی را واکنشی در برابر روح سطحی سده هیجدهم می‌داند. در اینجا با نظری روبرویم که وسیعاً رایج است و رواج وسیع آن با درستی‌اش نسبت معکوس دارد. در واقع، سده هیجدهم تنها یک چیز به وجود آورده که خصلت اساسی آن سطحی بودن است و این تنها چیز، این چیز پوچ و سطحی، همان مکتب تاریخی است.

مکتب تاریخی مطالعه منابع را به محک توانائی و معیار شناسائی تبدیل کرده و تحسین اغراق‌آمیز منابع را به حد نهائی خود رسانده است: او از ناخدا می‌خواهد نه در شط، که در سرچشمه آن کشتیرانی کند. بنابراین، مکتب تاریخی ما را ملامت نخواهد کرد که به منابع او، یعنی به حقوق طبیعی [گوستاو] هوگو رجوع کنیم. فلسفه این مکتب مقدم بر تکامل اوست، [بنابراین] بیهوده است که در تکامل این مکتب، فلسفه‌اش جستجو شود (۱). طبق یک تخیل رایج در سده هیجدهم، وضعیت طبیعی، وضعیت حقیقی طبیعت بشری به شمار می‌رفت. می‌خواستند ایده‌های بشر را ببینند، با چشم جسمانی خود ببینند و انسانهای طبیعی پاپاژنو papageno ها را آفریدند و تا آنجا در ساده‌لوحی پیش رفتند که پوست آنها را با پر پوشاندند (۲). در دهه‌های آخر سده هیجدهم نوعی فرزانیگی اصیل، نزد مردم

ابتدائی فرض می‌کردند و از هر گوشه زمزمه پرنده‌گیران براساس آوازهای ایرکواها (۳)، سرخ پوستان و غیره شنیده می‌شد و گمان می‌رفت با این ترفندها بتوانند پرنده شکار کنند. در عمق همه این شگفت‌اندیشی‌ها، این ایده درست وجود داشت که وضعیت ابتدائی، مانند سبک فلاماندی، نقاشی ساده‌ای از وضعیت واقعی است.

انسان طبیعی مکتب تاریخی که هیچ فرهنگ رمانتیکی تاکنون لمس‌اش نکرده، هوگو است. کتاب حقوق طبیعی او، تورات مکتب تاریخی است. از نظر هِرْدِرْز، انسانهای ابتدائی شاعر، و کتابهای مقدس انسانهای طبیعی شاعرانه‌اند. با وجود اینکه هوگو معمولی‌ترین و پیش پا افتاده‌ترین نثر را می‌نویسد، این نظر برای آزار ما بیان نشده است: همانگونه که هر سده طبیعت خاص خود را دارد، به همین سان، انسانهای طبیعی ویژه خود را دارد. بنابراین هرچند هوگو شعر نمی‌گوید، اما افسانه سرائی می‌کند و خیال‌پردازی و داستان سرائی، شعر منشور است که با طبیعت عامیانه نثرگونه (۴) سده هیجدهم هماهنگی دارد.

اما ما با انگشت نهادن بر هوگو به عنوان سلف و خالق مکتب تاریخی، همانگونه که ستایش نام‌آورترین حقوق‌دان معتقد به اصالت تاریخی، به مناسبت پنجاهمین سال [دکترای] هوگو (۵) ثابت می‌کند، برطبق خواست این مکتب عمل می‌کنیم. ما با به حساب آوردن آقای هوگو به عنوان فرزند سده هیجدهم حتی به روح او وفادار می‌مانیم، همانگونه که خود او با اعلام خویش به عنوان پیرو کانت و با جا زدن حقوق طبیعی همچون جوانه‌ای از فلسفه کانت بدان شهادت می‌دهد. در اینجا از بی‌اینه او شروع می‌کنیم.

هوگو استاد خود کانت را غلط تعبیر می‌کند، بدین صورت که چون نمی‌توانیم امر حقیقی را بشناسیم (۶) به امر غیر حقیقی به صرف اینکه وجود دارد حقانیت کامل می‌دهیم. هوگو که نسبت به ماهیت ضروری اشیا و امور شک دارد، در برابر نمود تصادفی [عارضی] آنها همچون هوفمن ساده لوح است (۷). او اصلاً به دنبال آن نیست که ثابت کند امر مثبت، امری عقلانی است، بلکه برعکس می‌خواهد نشان دهد که عقلانی نیست. با کفایتی همسنگ شور مبالغه آمیزش، استدلال‌هایی از همه جای دنیا گرد می‌آورد تا چون امری بدیهی ثابت کند که در ایجاد نهادهای مثبتی مانند مالکیت، تشکیل دولت، ازدواج و غیره، عقلانیت هیچ گونه نقشی ندارد؛ و اینکه چنین نهادهایی مخالف عقل اند و حداکثر می‌توانند موادی برای پرچانگی موافقان و مخالفان فراهم آورند. هیچ چیز تصادفی در این روش وجود ندارد، هیچ چیزی که نتوان آن را به فرد نسبت داد وجود ندارد؛ در واقع این روش، بیشتر روش اصل اوست، روشی صریح و ساده لوحانه، روش خام مکتب تاریخی.

[طبق این مکتب] اگر قرار است امر مثبت، چون که مثبت است، به رسمیت شناخته شود، من باید ثابت کنم که امر مثبت به خاطر عقلانی بودن خود به رسمیت شناخته نمی‌شود؛ و من چگونه می‌توانم این کار را با بدیهیت بیشتری صورت دهم جز آنکه ثابت کنم امر غیر عقلانی مثبت است و امر مثبت عقلانی نیست؛ که امر مثبت نه به لطف عقل، بلکه به رغم آن وجود دارد؟ اگر عقل مقیاس امر مثبت باشد، امر مثبت مقیاس عقل نیست. «گرچه ممکن است این دیوانگی باشد، اما روشی در آن هست» (۸). به این

علت است که هوگو از توهین به هر آن چیزی که انسانِ منصف، انسانِ اخلاقی، انسانِ سیاسی مقدس فرض می‌کند، لذت می‌برد، اما اگر این چیزهای مقدس را درهم می‌شکند، صرفاً برای این است که بتواند پرستش تاریخ‌گرایانه بازمانده‌های مقدس تاریخی را به آنها اختصاص دهد، آنها را از نظر عقلی لوٹ می‌کند تا پس از آن در برابر چشمان تاریخ بستاید و در همان حال به ستایش دیدگاه اصالت تاریخی پردازد.

استدلال هوگو درست مانند اصل او مثبت، یعنی غیر انتقادی است. او تفاوتها را نمی‌بیند. از نظر او هر موجودی همچون مقامی خود را تحمیل می‌کند و گفته هر چهره‌ای ارزش استدلال دارد: در یک پاراگراف از موسی و ولتر، ریچاردسون (۹) و هومر، مونتینی و امنون (۱۰)، «قرارداد اجتماعی روسو» و «شهر خدا»ی سنت اگوستن (۱۱) نقل قول می‌کند. همین روند یکسان سازی را در مورد مردم هم به کار می‌بندد. فرد سیامی‌ای که گمان دارد هنگامی که شاه سرزمینش دستور دوختن لبان آدمی پرگو را می‌دهد و یا دهان ناطقی را تا بناگوش می‌درد به فرمان نظم طبیعی جاودانی چنین می‌کند از نظر هوگو همان قدر مثبت است که فرد انگلیسی‌ای که اگر شاهش یک پنی مالیات خودسرانه وضع کند از پارادکس سیاسی سخن می‌راند. کُنسی *conci* ای که لُخت و یا حداکثر با بدن گل آلوده بدون خجالت در معرض عموم حرکت می‌کند به همان اندازه مثبت است که یک فرد فرانسوی که نه تنها لباس می‌پوشد بلکه با تشخص و شیکپوش هم هست. آلمانی‌ای که دخترش را تربیت می‌کند تا به گوهر خانواده تبدیل شود از راجپوتی که دخترش را می‌کشد تا از دغدغه تغذیه او خود را آسوده سازد مثبت‌تر نیست (۱۲). در یک

کلام، جوش و تبخال پوست همانقدر مثبت است که خود پوست.

در فلان جا، فلان چیز مثبت است و در بهمان جا چیز دیگر؛ یکی همانقدر غیر عقلانی است که دیگری. [پس] خود را تابع چیزی کن که در چهار دیواری تو مثبت است.

بنابراین هوگو شکاک کامل است، شکاکیت سده هیجدهم متوجه دلیل چیزهایی بود که وجود داشتند، [اما] شکاکیت او متوجه وجود خود عقل و دلیل است. او روشنگری را می‌پذیرد و در امور مثبت هیچ چیز عقلانی نمی‌بیند، اما تنها برای اینکه نیازی نداشته باشد در امر عقلانی چیز مثبتی ببیند. او فکر می‌کند از امر مثبت حتی ظاهر عقلانی آن را زدوده‌اند تا امر مثبت بدون ظاهر آن پذیرفته شود؛ به نظر او از زنجیر گلهای دروغین راکنده‌اند تا زنجیر حقیقی بی‌گل حمل شود.

نسبت هوگو به دیگر مروّجان روشنگری سده هیجدهم تقریباً مانند نسبت انحلال دولت فرانسه در دربار فاسد ولیعهد (۱۲) به انحلال دولت فرانسه در مجلس ملی است. در هر دو انحلال وجود دارد! در یک طرف [دربار ولیعهد] سبکسری بی‌شرمانه‌ای که با درک فقر فکری نظم موجود آن را مسخره می‌کند، خود را از همه موانع عقل و اخلاق آزاد می‌بیند تا با تکه پاره‌های کرم زده آن تفریح کند و سپس با غرق شدن در این بازی خود نیز بگنجد. او گنجدگی چنین دنیائی است که از خود لذت می‌برد. برعکس، در مجلس ملی، انحلال [دولت فرانسه] به صورت رها شدن روح نوی است که از اشکال کهنه‌ای که شایستگی و توانائی دربرگرفتن آن را ندارند

جدا می‌گردد. احساس احترام زندگی نوی است که آنچه را درهم شکسته است خرد می‌کند و آنچه را رد شده دوباره رد می‌نماید. اگر بتوان، به حق، فلسفه کانت را نظریه آلمانی انقلاب فرانسه به حساب آورد، به همین طریق می‌توان حقوق طبیعی هوگو را نظریه آلمانی نظام قدیم فرانسه نامید. ما نزد هوگو، سبکسری این مزوران و شکاکیت مبتذلی را می‌یابیم که بی‌آزمی کامل در برابر ایده‌ها و زبونی تمام در برابر بدیهیات است و تنها پس از کشتن روح امر مثبت، خود را هشیار می‌یابد تا از این پس امر مثبت ناب را همچون پس‌مانده تصاحب کند و از این حالت حیوانی احساس آرامش نماید. هنگامی هم که هوگو وزن عقل و دلیل را می‌سنجد با غریزه‌ای خطاناپذیر آنچه را در نهادها از نظر عقل، اخلاقی و عقلانی است مشکوک ارزیابی می‌کند. اما به متفکر روشن بین خود - که از نظر نظام قدیم استدلال می‌کند - گوش کنیم؛ خوب است آرای هوگو را درباره هوگو بشنویم. به همه این سرهم‌بندی‌های تردستانه باید افزود: از اوست (۱۴).

www.iran-socialists.com

ketab@iran-socialists.com

مقدمه

«تنها ویژگی قضائی انسان، طبیعت حیوانی اوست.»

فصل مربوط به آزادی

«اگر او (موجود عاقل) (۱۵) به میل خود نتواند عاقل، یعنی کسی که قادر

است و باید به طور عقلانی عمل کند، نباشد، با محدودیتی برای آزادی
روبروایم»

«آزاد نبودن هیچ تغییری در طبیعت حیوانی و عاقلانه انسان در بند و
دیگر انسانها نمی دهد. برده داری نه تنها در معنی جسمانی بلکه حتی برطبق
عقل ممکن است و هر پژوهشی که ضد این را بگوید حتماً دچار بدفهمی شده
است. مسلماً برده داری مشروعیت قطعی و بی چون و چرا ندارد یعنی نه از
طبیعت حیوانی سرچشمه می گیرد، نه از طبیعت عقلانی و نه از طبیعت مدنی.
اینکه برده داری می تواند حقی موقتی مانند هر امر واقعی دیگری که از جانب
دو طرف به رسمیت شناخته می شود باشد، ناشی از مقایسه آن با حقوق
خصوصی و عمومی است.» این هم دلیل آن : «اگر از نظر طبیعت حیوانی
بررسی کنیم، انسانی که متعلق به فرد ثروتمندی است که با از دست دادن او
چیزی را از دست می دهد و فقر خود را [به لحاظ از دست دادن او] احساس
می کند - آشکارا بیشتر در پناه از محرمیت هاست تا شخص فقیری که
هم شهروندانش تا هنگامی که برایشان سود دارد از او بهره می گیرند و غیره.»
«حق بدرفتاری و مثله کردن برده ها امری اساسی نیست و حتی زمانی که این
امر صورت گیرد واقعاً بدتر از چیزی که فقیران حاضر به تحملش هستند
نیست. و [بدرفتاری و مثله کردن] تا آنجا که به جسم مربوط می شود بدتر از
جنگ نیست که بردگان باید، به عنوان برده، همه جا از آن معاف باشند. با
زیبائی کنیز چرکسی (۱۱۶) بیشتر از زیبایی یک زن جوان گدا بدرفتاری
نمی شود.» (ملفت هستید پیر مرد) (۱۱۷)

«تا آنجا که به طبیعت عقلانی [انسان] مربوط است بردگی نسبت به فقر

این امتیاز را دارد که مالک برده حتی به خاطر منافع خود هزینه بیشتری برای آموزش و پرورش یک برده، اگر با استعداد باشد تحمل خواهد کرد تا برای کودکی که گدائی می‌کند. در نظام قانون مدار دقیقاً برده است که از هرگونه قید و بند رها می‌شود. آیا برده بدبخت‌تر از اسیری جنگی است که نگرهبانی صرفاً برای مدتی معین مسئولیت نگهداری او را دارد؟ آیا بدبخت‌تر از زندانی اعمال شاقه‌ای است که حکومت نگرهبانی بالای سر او گمارده است؟

«بحث بر سر این مسئله که آیا بردگی به خودی خود برای تولید مثل امری مساعد یا نامساعد است همواره بحثی باز است.»

فصل مربوط به ازدواج

«در تفکر فلسفی حقوق مثبت، غالباً ازدواج همچون امری بسیار اساسی و بسیار عقلانی مورد مطالعه قرار گرفته در حالی که در یک بررسی کاملاً آزاد این مسئله، چنین نیست.» البته آقای هوگو با ارضای غریزه جنسی در ازدواج موافق است و حتی از این واقعیت نتیجه اخلاقی‌ای که مایه رستگاری است می‌گیرد: «از اینجا و از شرایط بی‌شمار دیگر می‌بایست نتیجه گرفته می‌شد که استفاده از بدن انسان به عنوان یک وسیله برای رسیدن به یک هدف امری غیر اخلاقی نیست. هرچند این فرمول را، از جمله و پیش از همه کانت (۱۸) درست نفهمیده است» ولی منحصر کردن [ارضای] غریزه جنسی [به ازدواج]، لگام زدن به غریزه جنسی با قوانین، زیبایی معنوی که شکل ایده‌ای و معنوی به جبر طبیعی که همان غریزه است می‌دهد تا آن را به یک

عامل وحدت روحی - جوهر روحی ازدواج - تبدیل کند، چیزهایی اند که در ازدواج شک آقای هوگو را دامن می‌زنند. اما پیش از آنکه به بی‌آزمی سبکسرانه او برگردیم، لحظه‌ای به فرانسوی فیلسوف در مقابل آلمانی معتقد به اصالت تاریخ گوش کنیم: «زن با کنار نهادن خویشتن‌داری رمزآلودی که قانون الهی آن در دل او حک شده، به خاطر یک مرد خود را وقف این مرد می‌کند و برای او در نوعی تسلیم، عفتی را که هرگز ترک نمی‌کند معلق می‌سازد، تنها برای او حجاب خود را که پناهگاه و گنجینه اوست کنار می‌زند. از اینجا، این اعتماد درونی نسبت به همسر ایجاد می‌شود که ناشی از رابطه‌ای منحصر به فرد است، رابطه‌ای که تنها بین او و شوهرش می‌تواند وجود داشته باشد بی آنکه همان لحظه احساس شرم و گناه کند؛ از اینجا در همسر خویش قدرشناسی نسبت به این فداکاری و این آمیزه میل و احترام برای وجود خود را می‌بیند که حتی با اشتراک در لذت او به نظر می‌رسد خود را تسلیم وی کرده است؛ از اینجا هر آنچه در نظم اجتماعی ما منظم و باقاعده است نشأت می‌گیرد.» (۱۹)

بنزامن کنستان فرانسوی که لیبرال و فیلسوف است چنین سخن می‌گوید، حال به آلمانی نوکر صفت و معتقد به اصالت تاریخ گوش کنیم:

«دلیل دومی که ارضای غریزه [جنسی] در رابطه بیرون از ازدواج را ممنوع می‌سازد مشکوک‌تر است! این محدودیت با طبیعت حیوانی انسان منافات دارد. طبیعت عقلانی [بشر] هم با آن مخالف است، زیرا» - حدس بزنید! - «زیرا انسان باید تقریباً عالم به همه چیز باشد تا بتواند نتایج آن را حدس بزند؛ - حقیقتاً تعهد به ارضای یکی از نیرومندترین غرائز طبیعی

صرفاً در مواردی که این امر تنها با شخص معین دیگری امکان پذیر باشد، تلاشی خداگونه است.»

«می خواهند احساس زیبایی را که بنا به طبیعت خود آزاد است به بند کشند؛ و می خواهند آنچه را بدان وابسته است از او جدا سازند.»

ببینید آلمانی های جوان ما در چه مکتبی تربیت شده اند! (۲۰)

«این نهاد با طبیعت فرد بورژوا، تا آنجا که بالاخره ... پلیس وظیفه ای تقریباً غیر قابل تحقق را به عهده می گیرد، برخورد پیدا می کند.» فلسفه ناشیانه ای است که انجام این گونه مراقبتها از جانب پلیس را رد می کند!

«آنچه پس از اعلام تفصیلی حقوق خانوادگی به وجود می آید به ما نشان می دهد که ازدواج، اصول مورد پذیرش آن هر چه می خواهد باشد، نهادی بسیار ناقص است.»

«با این همه محدود ساختن [ارضای] غریزه به ازدواج دارای مزایای قابل توجهی هم هست، زیرا [با این کار] از بیماری های معمولاً مسری جلوگیری می شود. ازدواج حکومت را از بسیاری مشکلات و گرفتاریها در امان نگاه می دارد و سرانجام در همه موارد به این ملاحظه مهم می رسیم که قلمرو حقوق خصوصی، تنها قلمرو و عادی ترین آنهاست.»

«فیخته می گوید "انسان ازدواج نکرده نیمه انسان است." (۲۱) (هوگو می گوید:) من تأسف شدید خود را از این سخنان ابراز می دارم من مجبورم اعلام کنم که این فرمول زیبا که می تواند مرا بالاتر از مسیح، فنلون، کانت و هیوم قرار دهد، اغراق وحشتناکی است.»

«تا آنجا که به تک همسری و چند همسری مربوط می شود، مسئله

آشکارا به طبیعت حیوانی انسان برمی گردد!!!»

فصل مربوط به آموزش و پرورش

از همان آغاز می فهمیم که «اعتراضات آموزش به شرائط قضائی مربوط به تعلیم و تربیت خانوادگی کمتر از اعتراضات هنر عشق ورزیدن به ازدواج نیست.»

«اینکه نتوان جز در این شرائط آموزش داد، مسلماً مشکل در اینجا کمتر از موارد ارضای غریزه جنسی است، به این دلیل که می توان آموزش و پرورش [فرزند] را طبق قرارداد به شخص ثالثی واگذار کرد طوری که اگر کسی چنین نیاز شدیدی احساس کند مجاز باشد به سادگی آن را ارضا نماید. اما این امر دست کم مخالف عقل است که کسی که هرگز به او کودکی سپرده نشده حق آموزش دادن را داشته باشد و دیگران را از کار تربیت کنار بزنند. سرانجام در اینجا نیز مانعی وجود دارد یا به خاطر اینکه حقوق مثبت غالباً مانع از آن می شود که مربی این رابطه را رها کند یا به این علت که شخصی که باید تربیت شود مجبور است تربیت شدن زیر دست این مربی را بپذیرد. واقعیت این رابطه غالباً متکی بر تضادف محض تولد است که باید بنا به ازدواج، به پدر مربوط شود [یعنی پدر مسئولیت تربیت فرزند را به عهده داشته باشد]. این شیوه شجره نسبی مسلماً زیاد عقلانی نیست، به این دلیل که در این مورد معمولاً نوعی ترجیح وجود دارد که به تنهایی مانعی در راه تعلیم و تربیت خوب است، در حالی که الزاماً اجتناب ناپذیر نیست، زیرا

می توان فرزندان را مشاهده کرد که پدر و مادر آنان مرده اند اما آموزش

www.iran-socialists.com

می بینند.»

ketab@iran-socialists.com

فصل مربوط به حقوق خصوصی

در پاراگراف ۱۰۷ می فهمیم که «ضرورت حقوق خصوصی در عمق

خود صرفاً امری فرضی است.»

فصل مربوط به حقوق عمومی

«اطاعت از مقامی که قدرت را در دست دارد وظیفه مقدس وجدانی

است.» «زیرا تا آنجا که به تقسیم قدرت حکومتی مربوط می شود هیچ قانون

اساسی خاصی مطلقاً مشروع نیست، اما تقسیم قدرت حکومتی هرچه باشد

هرکدام موقتاً مشروع اند.»

آیا هوگو ثابت نکرده است که انسان می تواند خود را از آخرین قید

آزادی، یعنی موجودی عقلانی بودن، آزاد سازد؟

ما فکر می کنیم این چند نقل قول از بیانیه فلسفی مکتب تاریخی

می تواند جانشین یک داوری تاریخی درباره این مکتب خیالات واهی غیر

تاریخی، یعنی رؤیا پردازیهای مبهم و داستان سرانیهای عامدانه گردد. این

نقل قولها برای تعیین اینکه آیا جانشینان هوگو می توانند قانون گذار عصر

ما باشند یا نه کفایت می کنند. (۲۲)

درست است که درخت زمخت نسب شناسی مکتب تاریخی در طول زمان و سیر تمدن با بخار معطر عرفان پوشیده شده، تخیل رمانتیک آن را پیراسته، تفکر ماورائی [اسپیکولاسیون] بدان سرایت کرده است، و از آن چندین میوه فاضلانۀ چیده، خشک کرده و با شکوه و احترام تمام در پناهگاه بزرگ فضل آلمانی انبار کرده‌اند، اما ذره‌ای حس انتقادی کافی است که در زیر عطر همه این عبارات مدرن، آوای تکراری و پلید متفکر روشن بین نظام قدیم ما را کشف کند و در پشت این کلمات نرم و لطیف، ابتذال رجاله گونه را برملا سازد.

هنگامی که هوگو می‌گوید «حیوان بودن ویژگی قضائی انسان است»، هنگامی که حق، حق حیوانی است، افراد با فرهنگ مدرن به جای کلمه «حیوان» که همانقدر صریح است که زمخت و خشن، واژه «ارگانیک» را به کار می‌برند و از «حقوق ارگانیک» سخن می‌گویند. در واقع چه کسی در مورد ارگانیک متوجه خواهد شد که فوراً به ارگانیک حیوانی فکر کنند؟ در آنجا که هوگو تأیید می‌کند ازدواج و دیگر نهادهای قضائی و اخلاقی ناشی از عقل نیستند، آقایان مدرن، در مقالات خود همین مطلب را بدین گونه تکرار می‌کنند که اگر این نهادها محصول عقل انسانی نیستند، اما بازتاب عقل برتر «مثبتی» اند و غیره. همگی نتیجه واحدی را با خشونت و خامی یکسانی اعلام می‌نمایند: حق قدرت [نیروی] خودکامه.

نظریات قضائی و تاریخی هالر، اشتال، لئو و همگنان آنان را باید مکمل و تکرار حقوق طبیعی هوگو دانست که متن قدیمی بدوی را به کمک یک رشته عملیات انتقادی کیمیاگرانه، که به موقع خود آن را ثابت خواهیم

کرد (۲۳)، قابل خواندن می‌کنند.

همه این زیباسازیها بی‌ثمرند به ویژه که ما بیانیه قدیمی را در دست داریم که هرچند هشیارانه نیست، اما قابل فهم است.

www.iran-socialists.com
ketab@iran-socialists.com